راز

با من رازي بود

که به کو گفتم

با من رازي بود

که به چا گفتم

تو راهِ دراز

به اسبِ سيا گفتم

بي‌کس و تنها

به سنگاي را گفتم

□

با رازِ کهنه

از را رسيدم

حرفي نروندم

حرفي نروندي

اشکي فشوندم

اشکي فشوندي

لبامو بستم

از چشام خوندي

 ۱۳۳۴/۴/۷